

اشاره

کرامیان یکی از فرقه‌های کلامی اند که از سده سوم در جغرافیای اسلام پدیدار شدند. این فرقه در حیات فرهنگی و مدنی و دینی و آموزشی جامعه خراسان، به ویژه نیشابور و توابع آن، تأثیر ژرفی بر جای نهاد. برخی از پژوهندگان و مورخان پیدایی این فرقه را بخشی از جریانها و جنبشهای متصوفه به شمار آورده و به آنان منسوب دانسته‌اند.^۱ این فرقه آرا و اندیشه‌های کلامی و اعتقادی خاصی داشته و درباره نظرگاههای آنان بحثها و پرسشهای متعددی طرح گردیده است. اما منابع تاریخی و متون فرقه‌شناختی درباره چگونگی پیدایی این فرقه و موقعیت اجتماعی و سیاسی آنان اطلاعات اندکی به دست داده‌اند و از آثار و کتابهای این فرقه هم چیزی در دست نیست و خود آنان نیز در پایان سده هفتم منقرض شده‌اند. با این همه، ما در این نوشتار خواهیم کوشید که این فرقه را از ابعاد و زوایای تاریخی، سیاسی، کلامی و اعتقادی بررسی و پژوهش کنیم.

فرقه کرامیه از نگاه دیگر

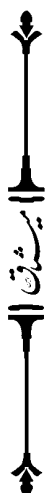
علی خاتمی*

وجه تسمیه

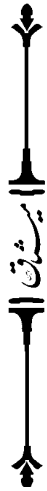
عنوانی که این فرقه بدان شهرت یافته، برگرفته از نام ابو عبدالله محمد بن کرام

۱. ویلفرد مادلونگ، فرقه‌های اسلامی، ترجمه ابوالقاسم سری، ص ۷۱. وی در جای دیگر کرامیه را در شمار متصوفه آورده و از آنان با عنوان مهم‌ترین و منسجم‌ترین گروههای متصوفه یاد کرده است. بنگرید به: همو، مکتبها و فرقه‌های اسلامی در سده‌های میانه، ترجمه جواد قاسمی، ص ۴۲. برخی از خاورشناسان دیگر هم به این دیدگاه اشاره کرده یا به آن معتقد بوده‌اند. بنگرید به: ادموند بوزورث، «ظهور کرامیه در خراسان»، ترجمه اسماعیل سعادت، مجله معارف، دوره پنجم، شماره ۳، آذر - اسفند ۱۳۶۷، ص ۱۲۷ - ۱۳۹؛ بارتولد، ترکستان نامه، ج ۱، ص ۶۱۱.

* علی خاتمی (۱۳۳۸ -) محقق و پژوهشگر علوم اسلامی. از وی علاوه بر چند کتاب (تصحیح) مقالات علمی نیز در جراید کشور به چاپ رسیده است.



سجستانی، بنیانگذار این فرقه است. اما درباره قرائت واژه «کرام» به تشدید «را» از ریشه «کرم» به معنای درخت انگور و «کرام» به مفهوم نگهبان تاجکستان و یا تخفیف «را» به شکل‌های «کرام» یا «کرام» جمع «کریم» از ریشه «کرم» به معنای بزرگواری، بخشندگی و جوانمردی، متکلمان، مورخان و فرهنگ‌نویسان آرا و نظریات مختلفی ابراز کرده‌اند.^۱ منابع تاریخی و رجالی از جمله سمعانی^۲ نام بنیانگذار این فرقه را ابن کرام نوشته، ولی البته به قرائت این واژه به تخفیف «را» اشاره کرده است. ابن ماکولا^۳ هم «کرام» را با تشدید «را» ضبط کرده، اما هر دوی آنها ضمن بحث درباره کسانی که با کنیه‌هایی چون ابوالکرام و ابی‌الکرام شناخته شده‌اند، دلایل و شواهدی برای قرائت «کرام» با تخفیف «را» ارائه می‌کنند. ناگفته نماند که مورخان دیگری نظیر طبری^۴ و ابن خلدون^۵ هم از کسانی با عناوین محمد بن الکرام یا محمد بن الکرام جعفری با تخفیف «را» یاد کرده‌اند. ذهبی ابن کرام را با تشدید «کاف» ضبط کرده و از محمد بن کرام با عنوان شیخ الکرامیین^۶ نام می‌برد و در ادامه گزارش شرح حالش هر جا نکته‌ای و مطلبی درباره او از زبان محدثان و منابع رجالی نقل کرده، همواره نام بنیانگذار این فرقه را ابن کرام با فتح «کاف» و تشدید «را» آورده است.^۷ البته او هم در جای دیگری با استناد به سخنان محمد بن هیصم (م ۴۰۹ ق)، از عالمان متکلمان نامور کرامیه، به این نکته اشاره می‌کند که گویا قرائت دو وجه «کرامیه» و «کرامیه» با تخفیف «را» در میان



۱. مرتضی زبیدی، تاج العروس، ج ۹ ص ۴۳؛ ابن عماد، شذرات الذهب، ج ۳ ص ۲۴۷؛ ابن حزم، الفصل فی الملل ولاهوا والنحل، ج ۵، ص ۷۳ - ۷۴؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۲، ص ۹۷ - ۹۸؛ ابن اثیر، الكامل، ج ۴، ص ۴۱۹؛ صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۴، ص ۳۷۵ - ۳۷۷؛ ابن تغری بردی، النجوم الزاهرة، ج ۳، ص ۲۴.
۲. سمعانی، الانساب، ج ۵، ص ۴۳ غ ۴۲.
۳. ابن ماکولا، الاکمال، ج ۷، ص ۱۶۴.
۴. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۵۲۴، ۵۷۹، ۵۸۴، ۶۰۱، ۶۳۷، ۶۴۷.
۵. تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۲۴۳.
۶. ذهبی، تاریخ اسلام، ج (حوادث ۲۵۱ - ۲۶۰ ق)، ص ۳۱۰ - ۳۱۵؛ ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۵، ص ۳۵۳؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۵۲۳ - ۵۲۴، رقم ۱۶۴؛ همو، میزان الاعتدال، ج ۵ ص ۲۱ - ۲۲، رقم ۸۱۰۳؛ ابن خلکان، ج ۴، ص ۲۵۰.
۷. ذهبی، تاریخ اسلام، همان جا.

پیروان این فرقه رایج و متداول بوده است.^۱

فصیحی خوافی^۲ از قول نووی کرامیه را به تخفیف «را» و فتح «کاف» به صورت کرامیه ضبط کرده است. سبکی در طبقات الشافعية الكبرى^۳، به استناد شعر ابوالفتح بستى:

انّ الذين نجلهم لم يقتدوا
بمحمد بن كرام غير كرام
الراى ابن حنيفة وحده
و الدين دين محمد بن كرام

این واژه را به تخفیف «را» قرائت کرده و این کثیر^۴ هم به دو وجه فتح «کاف» و تشدید «را» و کسر یا فتح «کاف» با تخفیف «را» اشاره می‌کند. ابن اثیر^۵ نام بنیانگذار این فرقه را محمد بن کرام بن عراف بن خزانه بن البرا نوشته و ابن حجر عسقلانی^۶ نام او را محمد بن کرام السجستانی ضبط کرده است. خاورشناسان و پژوهندگان اروپایی هم که به مطالعه و پژوهش در این زمینه پرداخته‌اند، نام این فرقه را «کرامیه» با فتح «کاف» و تشدید «را» به صورت karramiya یا karrammiya قرائت کرده‌اند.^۷

به هر حال، در یک جمع‌بندی کلی و تحلیلی می‌توان گفت که بسیاری از منابع تاریخی و

۱. منابع پیشین، همان جا.

۲. مجمل فصیحی، ج ۱، ص ۳۳۳؛ جرفادقانی، تاریخ یمنی، به کوشش جعفر شعاع، ص ۳۹۳؛ ادموند کلیفورد باسورث، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، ص ۱۸۸.

۳. سبکی، طبقات الشافعية الكبرى، ج ۲، ص ۳۰۵ - ۳۰۴.

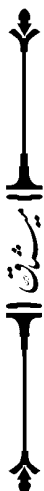
۴. ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۱۱ - ۱۲، ص ۲۵ - ۲۶.

۵. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۱۹.

۶. ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۶، ص ۴۷۸ - ۴۷۹.

7. bosworth, C. E., «Karramiyya», Encyclopedia Of Islam, new ed, leiden, vol, IV, pp. 667 - 669; W.M.watt, The history and doctrines Of The karramiyya sect; Margaret Malmud «the politics Of Heresy in medieval khurasan the karramiyya in Nishapur» in Iranian studies vol 27.

افزون بر اینها، آقای فان اس در مقاله مفصلی با عنوان «متونی درباره کرامیه»، به ترجمه احمد شیفیعها، در خصوص قرائت واژه «کرام» و آرا و اقوال مختلفی که در این زمینه ابراز شده به تفصیل سخن گفته است. بنگرید به: مجله معارف، دوره نهم، شماره ۱ (فروردین و تیر ۱۳۷۱) ص ۳۵ - ۳۸.



رجالی و لغوی متون کلامی و فرقه‌شناختی به وجوه مختلف این واژه و اختلاف نظرهای عالمان، مورخان و متکلمان در این زمینه و نیز دلایل و شواهدی که هر یک برای اثبات دیدگاه‌های خود بدان استناد نموده‌اند اشاره کرده، ولی در مجموع قرائت «کزام» و «کزامیه» را با فتح «کاف» و تشدید «را» ارجح دانسته‌اند.

زمینه تاریخی

فرقه کزامیه در سده سوم هجری در منطقه خراسان پدیدار شد و به تدریج گسترش یافت. در این زمان سلسله طاهریان بر این منطقه فرمان می‌راندند.^۱ بنا بر گزارش‌های منابع تاریخی و جغرافیایی، در این دوره خراسان از اقتصاد شکوفا و پررونقی برخوردار بوده و شهرهای آباد و پرجمعیتی داشته که در میان آنها موقعیت و اهمیت نیشابور بسیار ممتاز بوده است.^۲ خراسان و ماوراءالنهر به سبب همین موقع و مقام ویژه اقتصادی و اجتماعی و سیاسی در سده‌های دوم و سوم شاهد تحولات فکری و فرهنگی چشمگیری بود و این منطقه به کانون تعامل و برخورد و داد و ستد فرهنگها و آداب و آرا و اندیشه‌های مختلف تبدیل گشت.^۳ عالمان و مدرّسان فراوانی به این خطه رفت و آمد می‌کردند و مدارس و خانقاه‌های زیادی در گوشه و کنار خراسان وجود داشت. پیروان فرقه‌ها و مذاهب در این مکانها گرد می‌آمدند و با آموزه‌ها و مبانی اعتقادی مکاتب خویش آشنا می‌شدند. بدیهی است که این فضای فکری و فرهنگی برای طرح پرسشها و بحثهای نظری و رشد فرقه‌ها و مسلکهای کلامی مساعد و مناسب بود.^۴

ابن کزام در چنین فضایی به نشر و ترویج آرا و عقاید خود پرداخت. او فعالیت‌های خود را از زادگاهش سیستان آغاز نمود و مردم را به آیین و عقاید خویش فرا خواند. اما دیری نپایید که با مقاومتها و مخالفت‌های دیگر مذاهب اهل سنت روبه‌رو شد و ابراهیم بن حصین، دست‌نشانده سلسله طاهریان، به مقابله با او برخاست. ابن کزام ناگزیر سیستان را ترک گفت و به غور و

۱. ادموند کلیفورد باسورث، تاریخ غزنویان، ص ۱۸۷ - ۱۸۸؛ دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۰، ص ۵۳۴ - ۵۳۷.

۲. تاریخ غزنویان، ص ۱۶۰ به بعد.

۳. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۸، ص ۵۱۲ - ۵۱۴.

۴. منابع پیشین، همان جاها.

شورمین و غرچستان رفت و به تبلیغ آیین خویش پرداخت و گروهها و جمعیههایی از روستاییان و کشاورزان به دین اسلام گرویدند. او به بسیاری از شهرها و روستاهای خراسان سفر کرد و به ترویج و نشر آرا و عقاید خود پرداخت.^۱ ابن کزّام در نتیجه این فعالیتهای تبلیغی توانست در منطقه خراسان جای پای باز کند و پیروانی به دست آورد. او در هرات خانقاه تأسیس کرد و شاگردان و مریدانی تربیت نمود. اما در اینجا هم فرقه‌های دیگر از جمله شافعیان به پیشوایی فقیه معروف، ابوسعید دارمی (۲۰۰ - ۲۸۰ ق) با فعالیتها و اقدامات او به مخالفت برخاستند و محمد بن کزّام ناچار به ترک هرات شد و با پیروانش به نیشابور رفت، ولی در این شهر هم از خشم و آزار مخالفان در امان نماند و دستگیر و راهی زندان شد.^۲

فرقه کزّامیه در نیشابور و روستاهای پیرامون آن نفوذ چشمگیری داشت، اما این امر نتوانست از تعقیب و آزار ابن کزّام پیشگیری کند. او پس از مدتی از زندان رهایی یافت و به شام و بیت المقدس رفت و در آنجا و نواحی جیل عامل خانقاههایی بنا کرد و به وعظ و ارشاد پرداخت و پیروان فراوانی یافت. ابن کزّام واعظی زاهد و پارسا بود و هر جا که می‌رفت، مردم را شیفته خود می‌ساخت. او آرا و نظریات اعتقادی و کلامی خاصی داشت. منابع فرقه‌شناختی و متون کلامی نوشته‌اند او به تجسیم معتقد بود و خداوند را جسم می‌پنداشت. البته ما در جای خود درباره نظرگاههای کلامی و اعتقادی ابن کزّام و دیگر مشایخ و مشاهیر فرقه کزّامیه سخن خواهیم گفت.

به هر حال، این فرقه در نتیجه فعالیتهای ابن کزّام و دیگر عالمان و متکلمان نامور کزّامیه، چون محمد بن هیصم (م ۴۰۹ ق) و ابویعقوب اسحاق بن محمشاد (م ۳۸۳ ق)، روز به روز بر پیروان خود افزودند و دامنه نفوذ آنان در منطقه خراسان بسیار گسترش یافت. کزّامیان در نیشابور، هرات، غور، غرچستان، شورمین، بلخ، سمرقند، فرغانه، جوزجان، ختل و جاهای دیگر خانقاههایی بنا می‌کردند و به تعلیم و تربیت و ارشاد مریدان و پیروان خویش می‌پرداختند. این فرقه از سده سوم، یعنی آغاز شکل‌گیری تا سده ششم هجری که دوره خاموشی و فراموشی

۱. تاریخ غزنویان، ص ۱۸۷ به بعد؛ سبکی، طبقات الشافعیة الكبرى، ج ۲، ص ۳۰۴ - ۳۰۵؛ مجمل فصیحی، ج ۱،

ص ۳۳۳؛ بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۲۰۲.

۲. منابع پیشین، همان جا؛ ذهبی، تاریخ اسلام، ج (حوادث ۲۵۱ - ۲۶۰ ق)، ص ۳۱۰ - ۳۱۵.



آن است، فراز و فرودهایی داشت که در مبحث بعدی بدان خواهیم پرداخت.^۱

موقعیت اجتماعی و سیاسی

فرقه کزامیه از همان آغاز شکل‌گیری با تهدید و تعرضهای حکومت طاهریان و تکفیر و تفسیق دیگر فرق و مذاهب روبه‌رو گردید. سلسله طاهریان به فعالیتهای مذهبی کزامیان از منظر دیگری می‌نگریستند و از بیم آنکه مبدا این حرکتها و جریانها به جنبشی اجتماعی و سیاسی بر ضد آنها تبدیل شود، از حضور و وجود این فرقه در منطقه خراسان سخت ناخرسند بودند؛ چرا که اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی این منطقه برای شکل‌گیری قیام مذهبی و سیاسی مساعد بود و پیش‌تر هم جنبشهای بزرگ و کوچک دیگری از همین منطقه برخاسته بودند که جنبش بزرگ ابومسلم خراسانی از مهم‌ترین آنهاست.

اما به رغم این فشارها و محدودیتهای فرقه کزامیه بنا بر مصالحتهای سیاسی مدتی از حمایت و پشتیبانی برخی سلاطین غزنوی و خوارزمشاهی برخوردار شدند. هنگامی که سبکتگین، بنیانگذار سلسله غزنویان، در سال ۳۶۶ ق در غزنه بر مسند قدرت نشست، ابویعقوب اسحاق بن محممشاد پیشوای فرقه کزامیه در نیشابور بود. او سخنوری بانفوذ و در وعظ، خطابه و ارشاد بسیار توانا بود. برخی منابع نوشته‌اند در نیشابور پنج هزار تن بر اثر تعالیم او مسلمان شدند. سبکتگین مجذوب زهد و پارسایی اسحاق بن محممشاد قرار گرفت و به این فرقه گرایید. این امر توفیق بزرگی برای کزامیان به شمار می‌رفت، زیرا موقعیت آنان را در خراسان و به ویژه نیشابور هرچه بیشتر مستحکم می‌ساخت. سبکتگین تا هنگامی که در قید حیات بود، از کزامیان حمایت کرد و این حمایتها تقریباً تا اواسط حکومت پسرش سلطان محمود با شدت و ضعفهایی همچنان ادامه داشت. سلطان محمود در سال ۳۸۴ ق رشته امور را در دست گرفت و تا سال ۳۸۸ ق بر بسیاری از مناطق خراسان و ماوراءالنهر از جمله نیشابور چیره شد.^۲ او در آغاز کار از این فرقه حمایت

۱. تاریخ غزنویان، ص ۱۸۷ - ۱۹۰؛ ابن‌اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۷، ص ۴۴۱ - ۴۳۹؛ ص ۴۵۷ - ۴۵۸؛ تاریخ یمنی، به کوشش جعفر شعار، ص ۳۹۶ - ۳۹۲؛ تاریخ عینی، ص ۳۱۰ - ۳۱۲؛ ص ۲۲۷ - ۲۵۹؛ سبکی، طبقات الشافعیة الکبری، ج ۴، ص ۱۶.

۲. منابع پیشین، همان‌جا؛ ابن‌اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۵، ص ۳۸۴، ۴۲۳، ۵۰۵، ۵۳۰ - ۵۳۵؛ درباره موقعیت

کرد. البته به نظرمی رسد این حمایت از روی اعتقاد نبوده و پشت آن نوعی اهداف و اغراض سیاسی نهفته بوده است. درباره نوع این حمایت و رابطه و همکاری کرامیان با سلطان محمود بحثها و پرسشهایی مطرح شده که از نمونه‌های آن قتل ابن‌فورک، متکلم مشهور اشعریان است. برخی بر این باورند که این قتل به تحریک و دسیسه کرامیان و تأیید سلطان صورت گرفته است. از میان خاورشناسان، باسورث (Bosworth) با حدس و گمان این قتل را به کرامیان نسبت داده، ولی یکی دیگر از پژوهندگان اروپایی به نام فان اس (van ess) با این نظر مخالف است. به هر حال، این قضیه در هاله‌ای از ابهام قرار دارد و به جز یکی دو منبع رجالی و کلامی با استناد به نقل و قولهایی از این و آن، در منابع تاریخی به این رویداد اشاره‌ای نشده است.^۱

البته این نکته ناگفته نماند که سلسله‌های غزنویان و سلجوقیان و خوارزمشاهی با برخی از فرقه‌ها و مسلکهای کلامی و سیاسی از جمله معتزله، اسماعیلیه و علویان میانه خوبی نداشتند و مایل نبودند که آنها در جامعه نفوذ و گسترش یابند. از این رو، بدشان نمی‌آمد فرقه کرامیه یا دیگر فرقه‌ها و مذاهبی که با فرقه‌های یاد شده اختلاف نظرهای کلامی و اعتقادی داشتند، رویاروی هم قرار گیرند. چون این سلسله‌ها بیشتر در صدد تحکیم و تثبیت موقعیت و قدرت خود بودند و مناسبات و روابط آنها با دیگر فرقه‌ها و مذاهب بر پایه این هدف تنظیم می‌گردید. حال در ادامه سخن نکته مهم دیگری که شایسته است در اینجا به آن بپردازیم، رقابت فرقه‌ها و اقوام برای به دست آوردن مسند ریاست شهر نیشابور است. تلاشها و فعالیت‌های سه فرقه شافعی، حنفی و کرامیه در این زمینه از بقیه شاخص‌تر و چشمگیرتر بود. همان گونه که

→ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی خراسان و جنبش ابومسلم بنگرید به: برتولد اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، ج ۱، ص ۵۵ به بعد، طاهریان، ص ۱۱۰ به بعد، آل بویه و سامانیان، ص ۱۵۹ به بعد، غزنویان، ص ۱۹۹ - ۲۲۴، سلجوقیان ص ۲۲۵ به بعد؛ گی. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، ص ۹۹۳ به بعد، ص ۲۱۴، ۳۵۵ به بعد و صفحات متعدد دیگر.

۱. ادموند بوزورث، «ظهور کرامیه در خراسان»، ترجمه اسماعیل سعادت، مجله معارف، دوره پنجم، شماره ۳، آذر - اسفند ۱۳۶۷ ص ۱۲۷ - ۱۳۹؛ فان اس، «متونی درباره کرامیه»، ترجمه احمد شفیعیها، مجله معارف، دوره نهم، شماره ۱ (فروردین و تیر ۱۳۷۱) ص ۳۵ - ۳۸؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۲۱۴ - ۲۱۵.

پیش تر هم بدان اشارت رفت، شهر نیشابور از لحاظ اقتصادی و اجتماعی، فرهنگی و سیاسی موقعیت ممتازی داشت و به همین سبب دستیابی به این منصب و تکیه زدن بر چنین جایگاهی برای هر سه فرقه بسیار حایز اهمیت بود. این فرقه‌ها هریک برای خود در شهر هواداران و پیروانی داشتند، ولی فرقه کزّامیه از لحاظ مقام و موقعیت اجتماعی و سیاسی و نفوذ و قدرت مردمی نسبت به دو فرقه شافعی و حنفی در مرتبه پایین‌تری قرار داشت.

با این همه، ابوبکر محمد، پسر ابویعقوب اسحاق محمشاد، که رهبری فرقه کزّامیه رادر نیشابور به دست داشت، ازسوی سلطان محمود به ریاست شهر منصوب شد. این رویداد موفقیت بزرگی برای کزّامیان به شمار می‌آمد. اما او قدر این فرصت را ندانست و نتوانست موقع و مقام فرقه خود را تحکیم و تثبیت نماید. ابوبکر محمد بی تدبیر بود و دوراندیشیهای لازم را نداشت. او اهل مالایمت و مدارا نبود و نه تنها مناسبات و روابط دوستانه‌ای با اقوام و مذاهب و فرقه‌ها برقرار نکرد، بلکه برعکس، تعصب و خشونت را پایه و اساس کار خویش قرار داد. او با این روش مردم شهر را به ستوه آورد و اعیان و بزرگان نیشابور همه از وی کناره گرفتند. قاضی صاعد در بازگشت از سفر مکه به غزنه نزد سلطان محمود رفت و اوضاع و احوال نیشابور را برای او تشریح کرد. این گزارش و دیگر اخبار و اطلاعاتی که از اینجا و آنجا درباره ابوبکر و کردار و رفتار او به گوش سلطان می‌رسید، این فرقه را هرچه بیشتر نزد سلطان بی اعتبار ساخت و او را بر آن داشت تا در تصمیم خود درباره کزّامیان تجدید نظر کند و ابوبکر را از سمت خود عزل کرد.

از این زمان به بعد، اوضاع به زیان کزّامیان تغییر یافت، ولی این فرقه تا پایان دوره سلجوقیان و دوره‌های بعد همچنان در بسیاری از بخشهای خراسان و منطقه ماوراءالنهر، از نیشابور گرفته تا هرات و سمرقند و دیگر جاها چون گرگان و بیار و کوههای طبرستان و نواحی دیلم، حضور داشتند. آنان در بسیاری از این مناطق خانقاههایی بر پا کرده بودند و به ترویج آرا و عقاید خود می‌پرداختند، اما در هیچ یک از این مناطق به مرتبه و مقامی دست نیافتند. بنا بر گزارشهای منابع تاریخی، در بسیاری از شهرهای خراسان میان فرقه‌ها و مذاهب مجادله‌های کلامی و درگیریهای لفظی رخ می‌نمود که تقریباً اکثر آنها به پیکارهای خونین می‌انجامید. یکی از شدیدترین این درگیریها در دوره فرمانروایی برکیارق سلجوقی در نیشابور پدید آمد. در این درگیری حنفیان و شافعیان با پشتیبانی و حمایت والی شهر و دیگر گروهها و جمعیتها



بر ضد کرامیان همداستان شدند. در این زدو خورد ها فرقه کرامیه متحمل خسارات و تلفات فراوان شد و بسیاری از پیروان این فرقه در این درگیری کشته شدند. اما کرامیان به رغم این شکست ها و ناکامیها همچنان به حیات خود ادامه دادند تا اینکه خوارزمشاهیان روی کار آمدند. سلاطین و فرمانروایان این سلسله با توجه به خصوصیات اخلاقی، فکری و شخصیتی و گرایش آنها به این یا آن فرقه، درباره کرامیان دیدگاههای متفاوت و گاه متضادی داشتند. غیاث‌الدین محمد، فرمانروای غور و غزنه، و برادرش معزالدین محمد، هر دو از این فرقه حمایت می‌کردند. در یکی از سالهایی که غیاث‌الدین رشته امور را در غور و غزنه به دست داشت، در فتنه و آشوبی به سبب مناظره کلامی و لفظی، امام فخر رازی ناچار شد شهر را ترک گوید و به هرات برود که البته این حرکتها را نمی‌توان توفیقی برای این فرقه به شمار آورد، زیرا در تحکیم موقعیت آنان تأثیر چندانی نداشت.

سرزمین بیت‌المقدس و مناطقی از شام و لبنان و شهر فسطاط در مصر از دیگر جاهایی بود که این فرقه هوادارن و پیروان فراوانی داشت. آنها در این مناطق و نواحی پیرامون آن خانقاههایی دایر کرده بودند و به تعلیم و تربیت و ارشاد مریدان خود می‌پرداختند. سرزمین بیت‌المقدس تقریباً از نخستین جاهایی بود که ابن کرام به آنجا سفر کرده بود و مردمش با آرا و عقاید و تعالیم او آشنا شده بودند.

به هر حال، این فرقه به رغم جموداندیشیها و قشریگریهایشان انسانهایی زاهد و پارسا بودند و هر جا که می‌رفتند در میان کشاورزان و روستاییان تهیدست نفوذ می‌کردند، ولی این تأثیرها عمیق و پایدار نبود؛ چراکه همه جا کرامیان را با عنوان اهل تجسیم می‌شناختند و به همین سبب همواره مورد ذم و تکفیر و تفسیق فقیهان و محدثان دیگر مذاهب اهل سنت قرار می‌گرفتند. این فرقه پس از سلطان محمود در دوره‌های بعد کانونها و پایگاههای فکری، تربیتی و آموزشی خود را یکی پس از دیگری از دست داد و ستاره اقبالش به تدریج رو به خاموشی نهاد، به طوری که در پایان سده هفتم قمری / سیزدهم میلادی دیگر اثری از این فرقه بر جای نماند.^۱

۱. درباره موقعیت سیاسی و اجتماعی این فرقه و حوادثی که بر آنها گذشته است، بنگرید به: منابع پیشین،

اعتقادات

آرا و نظریات کلامی و اعتقادی فرقه کرامیه بسیار پرسش خیز و بحث‌انگیز بوده و عالمان و متکلمان سرشناسی به نقد و رد دیدگاه‌های آنان پرداخته‌اند که امام فخر رازی، متکلم و متکلم معروف شافعی، از برجسته‌ترین آنهاست. در میان منابع تاریخی و متون فرقه‌شناختی، الفرق بین الفرق بغدادی و الملل و النحل شهرستانی قدیمی‌ترین و نخستین منابعی هستند که به تشریح و تبیین آرا و دیدگاه‌های کلامی و اعتقادی این فرقه پرداخته‌اند. گذشته از اینها، دیگر منابع تاریخی و کلامی و متون فرقه‌شناختی هم درباره آرا و افکار این فرقه سخن گفته‌اند، ولی آنها هم مطالب خود را با اندک تغییراتی در نوع جمله‌بندی و عبارت‌پردازی از همان دو منبع یادشده نقل کرده‌اند و تقریباً مطالب نو و جدیدی در آنها به چشم نمی‌خورد.

بغدادی و شهرستانی می‌گویند ابن کرام صاحب اثری با عنوان عذاب القبر بوده و همه آرا و اندیشه‌های اعتقادی و کلامی خود را در این کتاب بیان کرده و مطالبی که آنها در باب اعتقادات این فرقه گفته‌اند همه مستند به این اثر است. به هر حال، در یک جمع‌بندی کلی و تحلیلی می‌توان مبانی اعتقادی و کلامی کرامیان را از نگاه بغدادی و شهرستانی ذیل این موارد تشریح و دسته‌بندی نمود:

۱. ابن کرام خداوند را جسم می‌پنداشت و پیروانش را به جسمانی بودن خداوند فرا

→ همان جا؛ تاریخ عبی، ص ۲۳۷ - ۲۵۰، ۱۸۲، ۲۵۴، ۲۳۹، ۳۱۱ - ۳۲۵؛ تاریخ یمنی، به کوشش جعفر شعار، ص ۳۱۲، ۳۹۲ - ۳۹۶؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۴۸۴ - ۴۸۶ و ۴۹۳؛ تاریخ سیستان، به تصحیح ملک الشعراء بهار، ص ۳۳۹؛ آثار الوزراء، ص ۱۱۲ - ۱۱۳؛ سمعانی، الانساب، ص ۱۰۲، ۴۷۷؛ ابن اثیر، الکامل فی التاريخ، ج ۴، ص ۴۱۹؛ ج ۵، ص ۴۲۳؛ ص ۵۰۵، ۵۳۰ - ۵۳۵؛ درباره کرامیان در زمان برکیارق سلجوقی و کشتار آنان در نیشابور، بنگرید به: ج ۶ ص ۳۵۰، ۳۵۴ - ۳۵۷، ۳۶۴؛ ج ۷، ص ۴۳۹ - ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۵۷ - ۴۵۸، ۴۸۵؛ راجع به موقعیت آنان در شهرهای خراسان بنگرید به: مقدسی، البدء و التاريخ، ص ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵؛ همو، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۳۶، ۵۱، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۲۸۹، ۴۶۱، ۴۷۴، ۴۹۲، ۵۲۲، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۹؛ بارتولد، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، ج ۱، ص ۶۱۱ - ۶۱۳؛ تاریخ بیهقی، ص ۴۰ - ۴۲، ۵۴؛ ویلفرد مادلونگ، فرقه‌های اسلامی، ترجمه ابوالقاسم سری، ص ۷۱ - ۸۱؛ سهیر محمد مختار، التجسیم عند المسلمین، ص ۶۰ - ۶۱؛ ادموند بوزورث، «ظهور کرامیه در خراسان»، ترجمه اسماعیل سعادت، مجله معارف، دوره پنجم، شماره ۳، آذر - اسفند ۱۳۶۷، ص ۱۲۷ - ۱۳۹؛ همو، تاریخ غزنویان، ص ۱۸۷ - ۱۹۰.

می‌خواند. او از آیه «الرحمن علی العرش استوی» درک و تفسیر خاصی ارائه می‌نمود و معتقد بود که خداوند بر روی عرش قرار دارد و مماس با اوست و عرش در حقیقت چیزی شبیه تخت است و البته خداوند واحدی الذات و واحدی الجوهر است.

۲. ابن کرام و پیروانش معتقدند صفات خدا حادث‌اند و در عین حال قائم به ذات اویند، ذات او جایگاه حوادث است و گفتارها و دریافتهای او و دیدنیها و شنیدنیها و به طور کلی اراده خداوند به هر امری عرضیهایی است که در ذات او حادث می‌شوند و «کن» به معنای «باش»، همان اراده حدوث پدیده‌هاست که با فرمان «کن» به فعلیت می‌رسد. اما میان پیروان این فرقه درباره نابودی اجسام و اینکه آیا نابودی به ذات خداوند که محل حوادث است، راه می‌یابد یا خیر، اختلاف نظر وجود دارد.

۳. ابن کرام و پیروانش معتقدند نامها و صفاتی که خداوند بدان موصوف است ازلی و ابدی نیستند و برگرفته از فعل خداوندند، یعنی این صفات زائد بر ذات است و همزمان با حدوث فعل این صفات برای خداوند حادث می‌شود و او به این صفات متصف می‌گردد. چنین نیست که خداوند از اول و ازل خالق و رزاق و یا معبود بوده باشد، بلکه با پدید آمدن آفریدگان و روزی‌خواران و وجود پرستندگان و پرستش او خداوند واجد صفاتی چون آفریننده و روزی‌رسان و پرستنده می‌گردد.

۴. کرامیان خداوند را متکلم می‌دانند و معتقدند فعل تکلم مستقیماً از خود خداوند صادر می‌شود و محل اصوات والفاظ ذات خداوند است و او همچون دیگر سخنگویان الفاظ و حروف را ادا می‌کند.

۵. این فرقه برای قدرت خداوند هم محدودیتهایی قائل‌اند و معتقدند قدرت خداوند عام نیست و همه امور را در بر نمی‌گیرد. او توانا نیست مگر بر حوادثی که از راه اراده و گفتار و دریافتهای او حادث می‌شود.

۶. فرقه کرامیه درباره حکیمانه بودن افعال خداوند هم آرا و نظریات خاصی دارند و معتقدند نخستین چیزی که خداوند آفریده باید جسمی زنده باشد تا بتواند از او عبرت گیرد و اگر او نخست جامدات را آفریده باشد، حکیم نبوده است. آنان می‌گویند اگر خداوند آفریدگان را بیافریند و هیچ یک از آنها به او ایمان نیاورند، آفرینش آنها بیهوده خواهد بود و وقتی آفرینش همه آنها سودمند است که بدانند برخی از آنها به او می‌گروند.



۷. کزّامیان معتقدند که نبوت و رسالت دو صفت‌اند و این غیر از ویژگیها و امتیازاتی چون وحی و اعجاز و عصمت است. هر کس واجد این دو صفت باشد، رسول نامیده می‌شود و خداوند او را برای راهنمایی و هدایت مردم می‌فرستد. آنان در خصوص عصمت می‌گویند هر گناهی که عدل و داد را از بین ببرد پیغمبران از آن برکنارند، اما از گناهان صغیر معصوم و مصون نیستند. برخی از آنها گفته‌اند که ممکن است پیامبران در تبلیغ رسالت مرتکب خطاهایی بشوند، اما عده‌ای دیگر آنها را از ارتکاب هر گونه خطایی در ادا و انجام رسالت مصون دانسته‌اند.

۸. ابن کزّام در باب ایمان و عمل از طرفداران نظریه «ارجاء» به شمار می‌رفته و به جدایی این دو از یکدیگر قائل بوده و معتقد است ایمان، اقرار و اعتراف زبانی به «لا اله الا الله» است و تنها در صورت مرتد شدن ایمان از بین می‌رود و هر که به او شهادت دهد مؤمن است، اگر چه به پیامبر(ص) کافر باشد. آنان می‌گویند منافقانی که خداوند در کافر شمردن آنها آیات متعددی فرستاده، مؤمن بوده‌اند. این فرقه همچون فرقه مرجئه بر این عقیده‌اند که عمل به احکام شریعت در افزونی و کاستی ایمان تأثیری ندارد.

۹. این فرقه به حسن و قبح عقلی افعال انسان اعتقاد داشته و به شناخت خداوند بر پایه ادله عقلی تأکید ورزیده است. آنان معتقدند کسانی که دعوت پیامبران را درک نکرده‌اند می‌باید به آنچه براساس عقل دست یافته‌اند ملتزم و متعهد باشند.

۱۰. آنان در موضوع امامت معتقدند نه به نص و نه از سوی پیامبر شخص خاصی برای این منصب تعیین نشده و مسئله امامت به اجماع امت است. از این رو، بر پایه تفسیر و توجیه خود از اجماع، امامت علی(ع) را در کنار خلافت معاویه صحیح می‌دانند و به این نکته تصریح می‌کنند که علی(ع) و معاویه در یک زمان هر دو امام بودند و بر پیروانشان واجب است که از آنان اطاعت کنند، اگر چه یکی از آنان عادل و دیگری ستمکار بوده باشد.^۱

۱. بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۲۰۲ - ۲۱۱؛ شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱ ص ۹۹ - ۱۰۴؛ اسفراینی، التبصیر فی الدین، ص ۹۳ - ۹۹؛ ابن جوزی، تلبیس ابلیس، ص ۹۳ - ۹۹؛ اشعری، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، به تصحیح هلموت ریتز، ص ۱۴۱؛ فخر رازی، تفسیر الکبیر و مفتاح الغیب، ج ۱، ص ۳۹، ۱۱۵؛ ج ۲، ص ۶۸؛ ج ۶ ص ۶۴؛ ج ۹ ص ۵۶؛ ج ۱۴، ص ۲۳۸؛ ج ۱۵، ص ۷۵؛ ج ۱۶، ص ۸۰؛ ج ۱۸، ص ۲۲۸؛ ج ۲۱، ص ۴۶؛ ج ۲۶، ص ۱۱۲؛ ج ۲۷، ص ۱۸۹؛ سهیر محمد مختار، التجسیم عند المسلمین، ص ۱۸۶ - ۳۴۵.

بغدادی و شهرستانی درباره نظرگاههای کلامی و اعتقادی این فرقه با تفصیل و تشریح بیشتری سخن گفته‌اند و حتی به آداب شرعی واحکام فقهی آنها در باب طهارت و وضو و نماز هم اشاره کوتاهی نموده‌اند.^۱ آنها با استناد به کتاب عذاب القبر می‌نویسند ابن کرام از آیه «إذا السماء انفطرت» تفسیر و برداشت خاصی کرده و خداوند را به سنگینی و ثقل توصیف نموده است و می‌گوید: آن گاه که آسمان بشکافد؛ یعنی آسمان در اثر گرانی و ثقل خداوند شکافته می‌شود.^۲

در منابع فرقه‌شناختی و متون کلامی، به ویژه همین دو منبع، درباره بسیاری از موضوعات متنوع کلامی و اعتقادی کرامیان سخن به میان آمده و به آرا و اندیشه‌های برخی از عالمان و متکلمان این فرقه اشاراتی رفته که ابن هیصم از شاخص‌ترین و برجسته‌ترین آنهاست. نظرگاههای او با آنچه شهرستانی از زبان ابن کرام نقل می‌کند تفاوت‌های بسیاری دارد. شهرستانی می‌نویسد ابن هیصم سخنان ابن کرام را به گونه دیگری تفسیر کرده و در تعریف تجسیم می‌گوید مراد از جسم در اینجا یعنی خداوند قائم به ذات خویش است.^۳ او به طور کلی هر جا که در باب اوصاف خداوند بحث کرده، با واژه‌هایی مانند فوقیت، استواء، سمع، بصر و ید سر و کار دارد، ولی هیچ‌گاه تعبیر و تفاسیر مادی و جسمی از این کلمه‌ها در خصوص اوصاف خداوند ارائه نمی‌کند و اساساً ذات مقدس ربوبی را از هر گونه تجسیم و تشبیهی مبرا و منزه می‌داند.^۴ البته ناگفته نماند این دیدگاه مورد توجه اندیشمندان اسلامی قرار نگرفته و همه عالمان و متکلمان سده‌های سوم و چهارم تا دوره میانه و عصر حاضر، با استناد به آرا و اقوال بغدادی و شهرستانی، از این فرقه با عنوان اهل تجسیم نام برده‌اند.^۵ یکی دیگر از منابعی که مطالعه و بررسی آن در شناخت آرا و عقاید این فرقه بسیار حایز

۱. بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۲۱۲.

۲. منبع پیشین، ص ۲۰۶.

۳. شهرستانی، الملل و النحل، ص ۱۰۲.

۴. همان کتاب، ص ۱۰۳.

۵. علی سامی النشار، نشأة الفكر الفلسفي في الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۷ - ۲۹۸؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۱، ص ۲۱۰ و

ج ۱۲ ص ۹۷.

اهمیت است کتاب تفسیر سوراآبادی است. این تفسیر را ابوبکر عتیق بن محمد هروی نیشابوری معروف به سوراآبادی یا سوریانی، مفسر کرامی سده پنجم، نگاشته است. همه کسانی که این فرقه را به تجسیم و تشبیه منتسب دانسته‌اند از غور و تعمق در این تفسیر غافل بوده‌اند، چون در هیچ کجای این تفسیر جمله یا عبارتی مشاهده نمی‌شود که بویی از تجسیم یا تشبیه بدهد. برای نمونه، ما تفسیر برخی از آیات را از نظر شما می‌گذرانیم: در سوره توبه آیه ۵ - ۶ و سوره شعرا ذیل آیه «انه هو السميع العليم» در ترجمه چنین آمده است: «به درستی که او شنواست گفتار خلق را، دانا به همه کردار ایشان.» در این آیه و آیات سوره‌های دیگر، همه جا واژه‌های «سمع» و «سمیع» به معنای مدرک بودن آمده و در هیچ کجا شنیدن خداوند را به شنیدن از راه گوش که اختصاص به انسان و جانوران دارد تشبیه نکرده است.^۱ در آیه «فلما جاءها نودی ان بورک من فی النار من حولها»،^۲ بعد از اشاره به آرا و اقوال دیگران در خصوص این آیه با استناد به گفتار محمد بن هیصم می‌گوید:

آنکه در آن نور است و آن خدای بود و آنکه نزدیک آن موسی و این محال است، زیرا که نشاید که خدای تعالی در جای بود یا نور بود به معنی شروق و تالو. و سبحان الله رب العالمین: پاک است آن خدا که خدای جهانیان است از همه صفات مخلوقان.^۳

او در جای دیگر در توضیح و تفسیر آیه «الرحمن علی العرش استوی» می‌گوید:

من که مصنف این تفسیرم، بوبکر سوریانی این آیت را به نظم گفته‌ام:
 رحمان علی العرش استوی قرآن است
 اقرار ده اقرار بدان ایمان است
 تفسیر مکن که علم آن پنهان است
 تأویل مچو که راه بی‌راهان است

۱. ابوبکر عتیق نیشابوری، تفسیر سوراآبادی، به تصحیح سعیدی سیرجانی، ج ۲، ص ۹۱۱ و ج ۳، ص ۱۶۱۹ و

ص ۱۶۲۶ و ص ۱۷۱۳.

۲. همان منبع، ج ۳، ص ۱۷۵۶.

۳. همان.



تشبیه مکن که کار نادانان است

برخوان و بدان که هر چه او گفت آن است

مفزای و مکاه از آنچه در قرآن است^۱

او سپس در دنباله مطالب خود صفات ثبوتی و سلبی خداوند را شرح و بسط می‌دهد و

چنین می‌نویسد:

و نشاید که خدای عز و جل به جنب عالم بود، زیرا که اگر به جنب عالم بودی آمیخته بودی به اقدار و انجاس، و اختلاط به اقدار و انجاس عیب است و معیوب خدایی را نشاید پس درست شد که خدای تعالی به جنب عالم نیست، درست شد که خدای فوق عالم است به علو ذات و کمال صفات، در علم و قدرت و حکمت، قهر و غلبه، مکان و جهت، درجات و کرامت فوق است و از هر نقص و عیب و جهل و جور منزّه است.^۲

او در ادامه می‌افزاید:

اوست خدای آفریدگار و هست‌کننده و نگارنده خلق به آفرینش و اسماء الحسنی و نامهای نیکوی خداوند صفاتی است مناسب خلق و آن خالقیت علم کامل و قدرت کامله و مشیت نافذه او باشد و علم و قدرت و مشیت خدای ازلی است و همه اسماء افعال دیگر گوئیم آن اسماء برای صفات بود و صفات خدای ازلی است.^۳

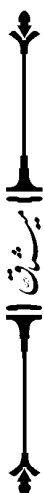
وی در ذیل آیه «یوم یکشف عن ساق؛ آن روز که پرده و ابرند از کار صعب»، می‌نویسد: گفته‌اند این ساق ساق عرش است و مشبیه گویند این ساق خدای است و به نزدیک ما این باطل است، زیرا که خدای تعالی منزّه است از ساق و عضو جارحه،^۴ ساق امر شدید و کار سخت بود.

۱. منبع پیشین، ج ۴، ص ۲۵۲۹.

۲. منبع پیشین، ج ۴، ص ۲۵۳۲ - ۲۵۳۳.

۳. منبع پیشین، ۲۵۸۰ - ۲۵۷۸.

۴. منبع پیشین ج ۴، ص ۲۶۶۶ - ۲۶۶۵.



ابوبکر عتیق نیشابوری در این تفسیر ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب درباره قدر و منزلت اهل بیت پیامبر(ص) سخن گفته و در جای دیگر به فساد و ستمکاری دستگاه بنی‌امیه و شهادت مظلومانه حسین بن علی(ع) اشاره می‌کند.^۱

مقاله عالمانه و محققانه آقای شفیع کدکنی با عنوان «چهره دیگر محمد بن کرام سجستانی در پرتو سخنان نو یافته از او»، یکی دیگر از پژوهشهایی است که در اینجا بدان خواهیم پرداخت. او در آغاز از منابع و متون فرقه‌شناختی الفرق بین الفرق بغدادی، الملل و النحل شهرستانی، التبصیر اسفراینی و دیگر ردیه‌ها که کتاب السواد الاعظم حکیم سمرقندی یکی از مهم‌ترین آنهاست نام برده و معتقد است مطالبی که در این آثار و منابعی از این دست آمده، غالباً با دروغ و تهمت و تحریف آمیخته است و بعید نیست در پس آنها اغراض سیاسی هم نهفته بوده است.^۲

او در این نوشتار به معرفی شکلی و محتوایی یک نسخه تفسیر عرفانی قرآن با عنوان الفصول، نگاشته مؤلفی به نام شیخ عبدالوهاب حنف یا حنیفی پرداخته است.^۳ البته درباره نام و عنوان این کتاب حدس و گمانها و اختلاف نظرهای ظریف و دقیقی وجود دارد که او پس از تحقیق و تفحص بسیار و قرائن و شواهد تاریخی و نسخه‌شناسی و بررسی مشخصات شکلی نسخه و مطالب و مندرجات این اثر، توانسته این نکته را کشف کند. این نسخه متعلق به کتابخانه آستان قدس رضوی است. آقای شفیع می‌گوید: از این متن چهار نسخه وجود دارد: یکی از آنها در موزه بریتانیا و سه نسخه دیگر در ایران است. این نسخه اطلاعات و حقایق فراوانی درباره ابن‌کرام و دیدگاههای عرفانی و کلامی او به دست می‌دهد و به ابهامات و شبهات موجود در منابع و متون کهن پاسخ گفته است. مؤلف این کتاب عبارات و جمله‌های فراوانی بالغ بر پنجاه سخن از ابن‌کرام نقل کرده که همه سرشار از معانی و حقایق ظریف و لطیف عرفانی و اخلاقی و الهی است.^۴ این عبارتهای بلند و برخی کوتاه با جمله‌های «قال

۱. همان منبع، ج ۴، ص ۱۹۶۹، ۲۳۳۱ - ۲۳۳۲.

۲. محمدرضا شفیع کدکنی، «چهره دیگر محمد بن کرام سجستانی در پرتو سخنان نو یافته از او»، ارجمانه ایرج، به کوشش محسن باقرزاده، ج ۲، ص ۶۱ - ۶۲، ۶۴ - ۶۶.

۳. همان منبع، ص ۷۴ - ۷۲.

۴. همان منبع، ص ۷۲ - ۶۶.

محمد بن کرام»، «قال ابو عبدالله محمد بن کرام»، «سئل ابو عبدالله بن کرام»، «روی عن محمد بن کرام» و «حکی عن ابی عبدالله بن کرام» آغاز می‌شود. آقای شفیعی این عبارات نغز و دلنشین را عیناً از متن نسخه استخراج کرده که ما در اینجا نمونه‌هایی از آنها را از نظر شما می‌گذرانیم:

قال محمد بن کرام: خوفُ المخلوقین رِقٌّ و خوفُ الله عِثْقٌ. قال محمد بن کرام: لولا خوفُ العاقبة لما كان عیشُ اَحلى مِنْ عیشِ المتقین. روی عن محمد بن کرام انه قال: إِنَّ الله تبارک و تعالی خَلَقَ اربعاً لأربع: خَلَقَ الدُّنیا لِلعبرة و الطاعة لا لِلتُّهة و خَلَقَ النعمةَ للعدَّةِ لا لِلشُّهوةِ و خلق العمرةَ للترودِ لا لِلتمتعَةِ و خلق العلمَ لِلاستعمالِ لا لِلزُّویة. و قال ابو عبدالله محمد بن کرام: إنَّ الجهد ما قال النبی صلی الله علیه و سلم: مَنْ اَخْلَصَ لِلَّهِ اربعینَ صباحاً ظَهَرَ یُنابیع الحِکمةِ مِنْ قَلْبِهِ علی لسانه، و عنه، یعنی ابن کرام: إنَّ الاجتهادَ اربعةَ اشیاء: طَلَبُ العِلْمِ و الاخلاصُ فی العملِ و التوکلُ فی الرِزقِ و الاستعدادُ لِلْمَوْتِ.^۱

اینها همه نشان‌دهنده آن است که تصویری که بغدادی، شهرستانی، اسفراینی و فخر رازی و دیگران از ابن کرام ساخته و پرداخته‌اند، واقعی و حقیقی نیست و به دروغ و تهمت و تحریف آمیخته است.

ما این مبحث را با دریافته‌ها و برداشته‌های آقای شفیعی از آرا و اندیشه‌های ابن کرام به پایان می‌بریم:

این کتاب نه تنها مهمترین متن عرفانی و تفسیری مذهب محمد بن کرام است که بی‌گمان برجسته‌ترین اثری است که از میراث معنوی ایشان باقی مانده است و بر حسب تصادف از چشم دشمنان ایشان به دور مانده و خود را تا روزگار ما رسانده است. در این کتاب ما با مجموعه متنوعی از عقاید عرفانی و تفسیری و تا حدی کلامی ایشان آشنا می‌شویم و می‌بینیم که آنچه دشمنان ایشان، در طول قرون و اعصار، درباره‌ی ایشان گفته‌اند یکسره دروغ است و بهتان. محمد بن کرام آن گونه که از خلال

۱. همان منبع، ص ۹۵ - ۱۰۰.

سطور این کتاب، چهره می‌نماید، زاهدی است یگانه و عارفی است ژرف‌اندیش و در الاهیات متکلمی است تنزیهی و به دور از شائبه تجسیم و در عین حال مرد عمل و اهل درگیری با حکومتها و صاحب اندیشه‌های انقلابی در مسائل اجتماعی و اصول مالکیت و این تصویر، درست، برعکس آن چیزی است که نویسندگان کتب ملل و نحل، در طول هزار و صد سال گذشته، از او ساخته و پرداخته‌اند.^۱

به هر حال، یافته‌های آقای شفیی با آنچه در تفسیر سوراآبادی از نظر خوانندگان گذشت و یا آرا و عقاید ابن‌هیصم از زبان شهرستانی شباهت فراوانی دارد.

مشایخ و مشاهیر این فرقه

ابن‌کزام: نام او ابو عبدالله محمد بن کزام بن عراق بن حزابه بن البرا یا به اختصار ابو عبدالله محمد بن کزام سجستانی نیشابوری است. وی در یکی از روستاهای زرنج سیستان زاده شد. او دوران کودکی را در همان مناطق به سر برد و در سجستان به فراگیری علم و دانش مشغول گردید و سپس برای تکمیل تحصیلات خود راهی خراسان شد و با عالمان و متکلمان مختلفی آشنا گردید. وی تفسیر قرآن را در سمرقند نزد علی بن اسحاق سمرقندی (م ۲۳۷ ق) و عرفان و آداب سیر و سلوک را نزد احمد بن حرب (م ۲۳۴ ق) آموخت. ابن‌کزام در سفر هم تجربه‌های زیادی اندوخت. او پس از اقامت خود در شهرهای خراسان، به ویژه سمرقند، هرات و نیشابور، و حشر و نشر با استادان مختلف رهسپار مکه شد و پنج سال در آنجا سکنا گزید. او فعالیت‌های فکری و فرهنگی و آموزشی خود را از همان زادگاه خود آغاز کرد و سپس به خراسان و ماوراءالنهر، بیت‌المقدس و بخش‌هایی از لبنان گسترش داد. او در بسیاری از این جاها خانقاه و کانونهای آموزشی برپاساخت و به تعلیم و تربیت مریدان خویش پرداخت.^۲

۱. همان، ص ۶۷؛ آقای شفیی کدکنی در این مقاله افزون بر معرفی کتاب الفصول، شخصیت ابن‌کزام و آرا و اندیشه‌های او را از لابه‌لای نسخه‌های مختلف و دیگر منابع تاریخی و رجالی مورد پژوهش قرار داده است. بنگرید به: همین مقاله، ص ۶۱-۱۱۳.

۲. ادموند بوزورث، «ظهور کرامیه در خراسان»، ترجمه اسماعیل سعادت، مجله معارف، دوره پنجم، شماره ۳،



ابن کزّام لحظه‌ای از تلاش و کوشش در جهت تبلیغ و ترویج آیین خویش بازنیستاد و در نتیجه این فعالیتها توانست گروهها و قشرهای مختلف را به دین اسلام فرا خواند و جغرافیای مسلمانان را هرچه بیشتر گسترش دهد. او در این راه با کامیابیهای فراوان و تلخکامیهای بسیار مواجه گردید و بر سر عقاید خویش بارها به زندان افتاد. منابع تاریخی و رجالی شرح حال بسیاری از استادان و مشایخ ابن کزّام را گزارش کرده‌اند. او از احمد بن حرب زاهد (م ۲۳۴ ق)، ابن حجر مروزی (م ۲۴۴ ق)، احمد بن عبدالله جوینی (م ۲۴۷ ق)، عتیق بن محمد حرسی، مالک بن سلیمان هروی، احمد بن ازهر نیشابوری، ابراهیم بن یوسف ماکنانی بلخی (م ۲۵۷ ق)، احمد بن عبدالله جوینی، محمد بن تمیم فاریان و مالک بن سلیمان هروی و برخی دیگر دانش آموخته و حدیث فرا گرفته و اجازه روایت یافته است. البته کسانی هم نزد ابن کزّام شاگردی و از او روایت نقل کرده‌اند که نام و شرح حالشان به اختصار در منابع رجالی آمده است. ابن کزّام آثار و تألیفاتی هم داشته که دو کتاب عذاب القبر و التوحید از آن جمله‌اند. این دو اثر در حال حاضر چیزی در دست نیست. ابن کزّام در آخرین سفر خود به بیت المقدس که یکی از کانونهای فعالیت‌های او به شمار می‌رفته، به سال ۲۵۵ ق درگذشته است.^۱

ابویعقوب اسحاق بن محمشاد (م ۳۸۳ ق): او معاصر با سبکتگین، بنیانگذار سلسله غزنویان، بوده است. وی سخنوری بلیغ و چیره‌دست بوده و ادعای برخی منابع که نوشته‌اند در نیشابور پنج هزار تن به هدایت و ارشاد او به اسلام گرویدند، نشان‌دهنده آن است که وی

→ آذر - اسفند ۱۳۶۷، ص ۱۲۷ - ۱۳۹؛ بار تولد، ترکستان‌نامه، ج ۱، ص ۶۱۱ و نیز: ابن عماد، شذرات الذهب، ج ۳ ص ۲۴۷؛ ابن حزم، الفصل فی الملل والاهواء و النحل، ج ۵، ص ۷۳ - ۷۴؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۲، ص ۹۷ - ۹۸؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۴، ص ۴۱۹؛ صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۴، ص ۳۷۵ - ۳۷۷؛ ابن تغری بردی، النجوم الزاهرة، ج ۳، ص ۲۴؛ تاریخ غزنویان، ۱۸۷ به بعد؛ سبکی، طبقات الشافعیة الكبرى، ج ۲، ص ۳۰۴ - ۳۰۵؛ مجمل فصیحی، ج ۱، ص ۳۳۳؛ بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۲۰۲. منابع پیشین، همان جا؛ ذهبی، تاریخ اسلام، ج (حوادث ۲۵۱ - ۲۶۰ ق)، ص ۳۱۰ - ۳۱۵؛ ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۵، ص ۳۵۳؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۵۲۳ - ۵۲۴، رقم ۱۶۴؛ همو، میزان الاعتدال، ج ۵ ص ۲۱ - ۲۲ رقم ۸۱۰۳؛ ابن خلکان، ج ۴، ص ۲۵۰؛ سمعانی، الانساب، ج ۵، ص ۴۲ و ۴۳؛ ابن ماکولا، الاکمال، ج ۷ ص ۱۶۴.

۱. منابع پیشین، همان جا؛ ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۲۵؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۴ ص ۲۱ - ۲۲؛ ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۱۱ - ۱۲، ص ۲۵ - ۲۶؛ سمعانی، الانساب، ج ۱۰، ص ۲۷۴ - ۲۷۶.



نفوذ کلام فوق‌العاده‌ای داشته است. در زمان او فرقه کزّامیه از موقعیت سیاسی و اجتماعی خوبی برخوردار بود و همچنان که مقدسی گزارش کرده، کزّامیان در بسیاری از شهرهای خراسان حضور داشتند و فعالیت می‌کردند. پس از او پسرش ابوبکر محمد رهبری این فرقه را به دست گرفت و، همان طور که شرح آن گذشت، به ریاست شهر نیشابور هم دست یافت.^۱ محمد بن هیصم: نام او ابو عبدالله محمد بن الهیصم التمیمی النابی یا ناوی است. وی از سرشناس‌ترین عالمان و متکلمان این فرقه به شمار می‌رفته و منابع رجالی علم و فضل او را ستوده‌اند. او در روستایی در حوالی هرات به نام ناب یا ناو زاده شده و درباره زندگی و شرح حالش در منابع تاریخی و رجالی مطالبی گاه متناقض هم به چشم می‌خورد. برای نمونه، برخی از شرح حال نویسان سال درگذشت او را ۴۰۹ و باخرزی از معاصران ابن هیصم ۴۶۷، ابن اثیر ۴۰۷ و ذهبی بعد از سال ۴۰۰ نوشته‌اند و بعضی ۴۱۲، ۴۱۳ و حتی ۴۱۸ هم ضبط کرده‌اند. شهرستانی معتقد است او در آرا و عقاید ابن کزّام تجدیدنظر کرده و به آن جلوه دیگری بخشیده است. او با برخی از عالمان و متکلمان هم‌عصر خود مباحثه و مناظره و گفت‌وگو داشته و به شبهات و وابهاماتی که در باب آرا و عقاید ابن کزّام طرح می‌شده پاسخ می‌گفته است. ابن هیصم صاحب آثار و تألیفاتی هم با عناوین المقالات، الفنون ابن الهیصم و اعجاز القرآن بوده که برخی حتی به مباحث و مطالب آن هم اشاره کرده‌اند. از این آثار در حال حاضر چیزی در دست نیست. او در دستگاه غزنویان بسیار بانفوذ بوده و کزّامیان در این زمان از موقعیت ممتازی برخوردار بوده‌اند. به هر حال، از تحقیق و تفحص در منابع چنین برمی‌آید که وی بیش از دیگران در تبیین و تدوین آرا و نظریات کلامی و اعتقادی کوشیده و به خوبی از عهده این مهم برآمده است. او احتمالاً در یکی از این سالهایی که بدانها اشاره کردیم در نیشابور درگذشته است.^۲

۱. ذهبی، لسان المیزان، ج ۱، ص ۵۷۳؛ ادموند بوزورث، «ظهور کرامیه در خراسان»، ترجمه اسماعیل سعادت، مجله معارف، دوره پنجم، شماره ۳، آذر - اسفند ۱۳۶۷، ص ۱۳۰ - ۱۳۱ و ۱۳۶؛ فان اس، «متونی درباره کزّامیه»، ترجمه احمد شفیعیها، مجله معارف، دوره نهم، شماره ۱ (فروردین و تیر ۱۳۷۱)، ص ۵۰ - ۵۲؛ ادموند کلیفورد باسورث، تاریخ غزنویان، ص ۱۸۸.

۲. ذهبی، تاریخ اسلام، ج (حوادث ۳۸۱ - ۴۰۰ ق) ص ۲۳۱ - ۲۳۲؛ صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۵، ص ۱۷۱؛ ذهبی، لسان المیزان، ج ۸، ص ۱۶۲؛ فان اس، «متونی درباره کزّامیه»، ترجمه احمد شفیعیها، مجله معارف، دوره نهم، شماره ۱ (فروردین و تیر ۱۳۷۱) ص ۷۴ - ۸۲.

افزون بر اینها، کسانی به نامهای عبدالله بن محمد کاریاتی واعظ (م ۳۰۹ ق)، احمد بن محمد بن دهان، محمد بن غیلان شافعی، معروف به ابن خزیمه (م ۳۱۱ ق)، ابو عبدالرحمن سلمی، محمد بن عبدالله جویباری، ابراهیم جویباری، محمد بن عبدوس طریقی (م ۳۴۷ ق)، عبدالرحمن بن محمد نیشابوری (م ۳۶۰ ق)، ابوسهل محمد بن محمد بن علی طالقانی انماری (م ۴۲۵ ق) ابوعبدالله احمد بن عمر اندرابی (م ۴۷۰ ق)، ابوبکر عتیق نیشابوری (م ۴۹۴ ق) مفسر تفسیر سوراآبادی، ابوالفتح علی بن محمد بستی شاعر (م ۴۰۱ ق)، ابوالقاسم حسین نیشابوری و شاگردش ابوالقاسم بن موفق بن محمد سجستانی (م ۵۲۰ ق) و احتمالاً برخی دیگر، از جمله مشایخ و مشاهیر این فرقه‌اند که نامشان در منابع تاریخی و رجالی آمده است.^۱

انشعابهای درونی

این فرقه مانند دیگر فرقه‌های تاریخ اسلام، در سیر تحولات خود دستخوش تغییراتی شده و دسته‌ها و گروههایی از میان آنان برخاسته و اختلاف نظرهای کلامی و اعتقادی، چه به صورت جزئی و سطحی و چه به صورت عمیق و کلی، در درونشان رخ نموده و آنها را به فرقه‌های مختلفی تقسیم کرده است. بغدادی معتقد است این فرقه به سه دسته حقایقیه، طریقیه و اسحاقیه تقسیم شده‌اند.^۲ اسفراینی هم از دیدگاه بغدادی پیروی کرده و همین تقسیم‌بندی را در کتاب خود آورده است.^۳ اما شهرستانی شمار این فرقه‌ها را به دوازده رسانده^۴ که شش فرقه عابدیه، تونیه، زربینه، اسحاقیه، واحدیه و هیصمیه از بقیه مهم‌تر و مشهورترند. فخر رازی و دیگران هم درباره تقسیمات و انشعابهای این فرقه سخن گفته و از دسته‌های دیگری با عنوان یونانیه و سورمیه یاد کرده‌اند.^۵ اما درباره این دسته‌ها و گروهها گزارشهای جامع و کاملی در دست نیست. در یک جمع‌بندی کلی و تحلیلی، بنا بر آنچه از منابع

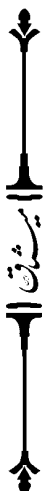
۱. ذهبی، لسان المیزان، ج ۷، ص ۷۱۵ و ۷۱۸؛ ج ۸، ص ۱۹۴؛ ج ۱، ص ۱۶۸؛ ج ۶، ص ۲۶۲؛ منابع پیشین، همان جاها.

۲. بغدادی، الفرق و بین الفرق، ص ۲۰۲.

۳. اسفراینی، البصیر فی الدین، ص ۹۳.

۴. شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۹۹.

۵. فخر رازی، اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین، ص ۵۷.



و متون فرقه‌شناختی فهمیده شود عمده طرفداران و پیروان کزّامیه به سه فرقه تقسیم شده‌اند:

۱. اسحاقیه: پیروان ابویعقوب اسحاق بن محمشاد را اسحاقیه نامیده‌اند. او از مهم‌ترین مروجان و مبلغان اندیشه‌های کلامی و عرفانی و اعتقادی ابن‌کزام است. او خطیب و واعظ بلندآوازه‌ای بود و در منطقه خراسان و به ویژه نیشابور به وعظ و ارشاد مردم پرداخت و مریدان و پیروان فراوانی به دست آورد. پس از وی پسرش ابوبکر رهبری این فرقه را به دست گرفت.

۲. هیصمیه: پیروان ابوعبدالله محمد بن هیصم را به این نام خوانده‌اند. درباره موقع و مقام علمی و فکری و منزلت سیاسی و اجتماعی ابن‌هیصم پیش‌تر سخن گفته شد. او با عالمان و متکلمان بزرگی چون شیخ مفید، قاضی عبدالجبار، ابواسحاق اسفراینی و دیگران معاصر بوده است. پس از مرگش قاضی مجدالدین عبدالحمید بن عمر، معروف به ابن‌قدوه، رهبری این گروه را در دست گرفت. او با امام فخر رازی معاصر بوده و میان این دو مجادله‌ها و مناظره‌های کلامی سختی درباره آرا و عقاید کزّامیه رخ نموده است.^۱

۳. مهاجریه: اینان پیروان ابراهیم بن مهاجر هستند. او اهل نیشابور بوده و با عالمان و متکلمان دیگر مذاهب مباحثه‌ها و گفت‌وگوهای کرده است. بغدادی یکی از این مناظره‌ها را که میان خود او و ابراهیم به سال ۳۷۰ ق در حضور ابوالحسن محمد بن سیمجور از فرماندهان سامانی صورت گرفته، نقل می‌کند.^۲ البته موقعیت سیاسی و اجتماعی این فرقه به پای آن دو فرقه دیگر نمی‌رسیده و نکته دیگر اینکه موقع و مقام علمی و فکری ابراهیم بن مهاجر با جایگاه ابویعقوب اسحاق بن محمشاد و ابن‌هیصم قابل مقایسه نبوده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. کامل ابن‌اثیر، ج ۷، ص ۴۴۰؛ به سه فرقه یاد شده در منابع پیشین همان صفحات و نیز ذیل معرفی مشایخ و

مشاهیر فرقه کزّامیه در همان منابع تاریخی و رجالی و در همان صفحات اشاره شده است.

۲. بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۲۱۲ - ۲۱۳.